

مردی که مثل هیچکس نبود (۲)

محمد رضا معتضدیان

«در شماره پیشین گام به گام با مدرس آمدیم تا به سخن و سرای مجلس رسیدیم و در کنار مدرس که به عنوان عضو فقهای طراز اول ناظر بر مجلس از سوی مراجع انتخاب شده بود نشستیم تا ببینیم این مرد افسانه‌ای تاریخ ایران که فرار است شفای تاریخ را موجب شود چه می‌خواهد بگوید و انجام دهد.

اما گویی ماجراهای اصلی زندگی او قرار است از مجلس سوم و آن هم در گود سیاست عملی - که به اندازه تاریخ عمق داشت و عرصه آن به وسعت تملکی سرزمین ایران و دیگر سرزمینهای اسلامی بود - آغاز شود. مدرس در مجلس مشاوره عالی که مرکب از نمایندگان دوره اول و دوم بود و برای به تعویق انداختن انتخابات دوره سوم توسط ناصرالملک نایب‌السلطنه برگزار شده بود، نطقی به مخالفت ایراد کرد که اساس آن مجلس را به هم ریخت و سروصدای آن در همه جا پیچید. مدرس از اینجا بود که برای عموم مردم ایران نامی آشنا شد و اسم او بر سر زبانها و در صدر جراید افتاد و گویا مردم ایران از همین جا، گم گشته خود را پیدا کردند و محبت خود را به پای این مرد شجاع و دانشمند و ساده‌زیست ریختند تا مدافع آنها در برابر استعمار و استبداد باشد. باری قضیه مهاجرت و مخالفت با قرارداد ننگین ۱۹۰۷ و ثوق‌الدوله و تقویت جنبشهای انقلابی و مخالفت با طرح جمهوری و ضدیت با قزاق دیکتاتور ایران سرفصل مبارزات در خشان این دوره از زندگانی مدرس شد و او را در شمال ناخدايي بر کشتی طوفان زده ایران نمایان ساخت که به راستی اگر نمی‌بود، کشتی سرزمین تاریخی ایران در بازی امواج و صخره‌ها متلاشی می‌شد و شاید امروز اثری از ایران باقی نمانده بود.

البته که برای دریافتن بزرگی کارهای مدرس در طی چهار دوره و کالت مجلس شورای ملی این مقاله بسنده نخواهد بود و نیاز به تتبع و گردآوری بیشتری است تا آثار و پیامدهای مجاهدات او را به تملی دریابیم. اما جهت بازگشودن منظری برای این نیاز تاریخ‌پژوهانه، هرگونه کوششی فایده‌مند خواهد بود. مقاله حاضر به منظور همین فایده تقدیم حضور شما علاقمندان از جمند می‌گردد، امید است وافی به مقصود آن باشد.

■ ■ ■

مدرس، وکیل مردم تهران

مجلس دوم مشروطه که نمایندگان آن از طرف اصناف مختلف معرفی شده بودند، هنوز به نظم و سیاق لازم دست نیافته بود و کارهای ضروری اما انجام نشده بسیاری را در پیش رو داشت. لذا در مجلس

تصویب شد که مدت دوره دوم برای چند ماه تمدید شود و مدرس نیز از جمله موافقان این پیشنهاد بود. در همین اثنا، روسیه تزاری که اوضاع داخلی ایران را به دقت تحت مراقبت داشت و مترصد فرصتی برای گرفتن امتیاز یا اعمال نفوذ بر دستگاه حاکمه و این قبیل مطامع بود، حضور مورگان شوستر، مستشار مالی آمریکایی را که با تصویب مجلس شورا و برای اصلاح امور گمرک و مالیه به ایران آمده و به جدیت کار می‌کرد، مورد بهانه قرار داد و ضمن پیشروی قشون خود به دولت ایران اولتیماتوم شدیدالحنی داد که هرچه سریعتر مورگان شوستر را از کار برکنار و از ایران اخراج نماید. نمایندگان مجلس با اولتیماتوم مخالفت کردند و آن را نقض آشکار حاکمیت ملی و دخالت روسیه در امور داخلی ایران و نشانه حمایت روسیه از دوران ماقبل مشروطه دانستند. حقیقتا هم چنین بود و روسیه احساس می‌کرد که در رژیم تازه ایران کفه ترازو به سمت انگلیسی می‌چرید و سواي نمایندگان و رجال دینی مستقل و آزادی‌خواه، بسیاری از کرسی‌نشینان مشروطه را وابسته‌گان فکری یا سیاسی به انگلستان می‌دید. شاید هم روسها از این که به راحتی حکومت ایران را به خاطر سهل‌انگاری در مقابل انگلیس از دست داده بودند و نفوذ خود را رو به کاستی می‌دیدند سخت پشیمان بودند. به هر حال اگر روسها از محمدعلی‌شاه حمایت بیشتری نموده و بر سر حکومت جدید ایران با انگلیس معامله نمی‌کردند، این متحد و هم‌پیمان دربار تزاری می‌توانست منافع بیشماری را برای روسیه تامین نماید.

سرانجام ناصرالملک، نایب‌السلطنه احمدشاه، اولتیماتوم روسیه را پذیرفت و مجلس را که مخالف آن بود منحل نمود.

«بعد از انحلال مجلس دولت تمایلی به برگزاری انتخابات سومین دوره قانون‌گذاری نداشت و چون تعویق انتخابات نیازمند تصویب مجلس شورای ملی بود، دولت به‌ناچار مجلسی با عنوان "مجلس مشاوره عالی" مرکب از نمایندگان دوره اول و دوم مجلس شورای ملی و برخی از شخصیتهای سیاسی کشور تشکیل داد تا مجوز تعویق انتخابات را تحصیل کند»^۱

ناصرالملک مجلس مورد نظر را در تاریخ یازدهم ذیحجه سال ۱۳۳۱ ق، یعنی در سومین سال تولد دولت مشروطه تشکیل داد. افراد مخالف، موافق و ممتنع در این مجلس حضور داشتند و در مورد موضوع موردنظر بحث می‌کردند اما یکی از مخالفان نطقی کرد که اساس مجلس مذکور را به هم ریخت و ماجرا، به‌قول معروف، مثل توپ صدا کرد. این مخالف قدرتمند به تعویق افتادن انتخابات

مجلس سوم، کسی جز سیدحسین مدرس (ره) نبود. مدرس این اقدام دولت را نقض آشکار قانون اساسی و مایه از میان رفتن مشروطه می‌دانست. ملک‌الشعرا واقعه آن روز مجلس را با بیان جذاب خود چنین نقل می‌کند: «سیدحسین مدرس نطقی کرد که مجلس به آن بزرگی به هم خورد و نطق به هواداری قانون اساسی و برضد خیال ناصرالملک بود. مرحوم سپهسالار تنکابنی در مجلس به مدرس حمله کرد و مدرس به تعرض از مجلس برخاست و مجلس تق و لق شد و خواستند او را توقیف کنند، میسر نشد. از این روز شهرت مدرس شروع و در انتخابات تهران وکیل شد و وارد مجلس سوم گردید»^۲ از اینجا بود که عموم مردم تهران با مدرس آشنا شدند و گویی گذشته خود را یافته بودند؛ چنان که تا زمانی که رضاشاه او را به صورت مخفیانه تبعید کرد، همواره از سوی مردم تهران به‌عنوان اولین وکیل انتخاب می‌شد.

دوره جدید فعالیت پارلمانی مدرس، در واقع شروع دوران اوج و درخشش آن مرد بزرگ بود و او در طی چهار دوره و کالت، از جانب مردم تهران کارهای بزرگی انجام داد که از خطوط برجسته تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. در دوره سوم مدرس سمت نظارتی خود را نیز داشت اما از دوره‌های بعد، اساسا بحث نظارت به فراموشی سپرده شد. کشتی سرزمین ایران ناگاه اسیر گردید و گداهان گردابهایی شد و مدرس در جایگاه سکندار این کشتی طوفان زده قرار گرفت و همه همت و تلاش خود را به کار بست تا شاید به کمک همه نیروها و امکانات و رجال موجود کشور، این کشتی را پیش برد.

اینک مهمترین رویدادهای تاریخی دوران فعالیت‌های پارلمانی او را که وی نقشی اساسی در آنها ایفا می‌کرده مورد مطالعه و یادآوری اجمالی قرار می‌دهیم و نیم‌نگاهی نیز به اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی او در آن روزگار می‌افکنیم.

جنگ جهانی اول و مهاجرت

فعالیت دوره سوم مجلس با وقوع جنگ جهانی اول میان قدرتهای متخاصم اروپایی همزمان گردید که به دو اردوگاه متفقین و متحدین تقسیم شده بودند. این جنگها ریشه استعماری داشت و برای توسعه مستعمرات یا محافظت از آنها پیش آمد و آلمان و اتریش و عثمانی را در مقابل انگلیس و فرانسه و روسیه قرار داد. تا تقسیم مستعمرات به‌گونه‌ای دیگر صورت گیرد!

بدیهی است، ایران هم چهارراه آسیا و دروازه شرق محسوب می‌شد و بر سر راه دستیابی روسیه به آبهای گرم جنوب قرار داشت. از هر لحاظ در موضوع و میدان جنگ



عمده و اعلان جنگ به متفقین لطمات زیادی را به کشور وارد کرده و گرچه از ورود رسمی ایران به جنگ مملعت به عمل آورد، اما آثار یک کشور جنگ‌زده را بر آن تحمیل نموده و یا برجای گذاشت. مدرس که زودتر از برخی اعضای دولت موقت به ایران بازگشته بود و در راه بازگشت، خرابیها و آثار نامطلوب جنگ را، به‌ویژه بر اثر مقابله نیروهای روسیه و عثمانی در غرب کشور، از نزدیک ملاحظه نموده بود به پارهای از اشتباهات ناشی از تصمیم مهاجرت اذعان کرد اما در کل از مهاجرت و تشکیل کابینه ملی دفاع می‌کرد. نقش دولت مستوفی‌الممالک در به وجود آمدن زمینه‌های مهاجرت و انجام آن بسیار مهم و اساسی بود؛ چون که وی (مستوفی‌الممالک) در نزد اعضای حزب دموکرات و نیز هواداران آلمان، شدیداً به ضدیت با متفقین شهرت داشت و حتی به‌اصرا سعی کرده بود دو تن از وزرای دموکرات کابینه‌اش را که از فعال‌ترین همراهان متحدین محسوب می‌شدند ابقا کند.^۲

البته مستوفی‌الممالک این تمایل و دوستی خود به متحدین را به شدت پنهان می‌کرد و دولت او رسماً بیطرفی ایران را در صحنه جنگ جهانی اعلان و تبلیغ می‌کرد اما این تمایلات خود را مخفیانه پی می‌گرفت؛ چنان‌که یک معاهده کاملاً سری نیز میان او و سفیرمختار آلمان امضاء شد که مقرر می‌داشت اگر آلمانها موفق به ارسال تجهیزات و قشون به ایران شوند، ایران رسماً علیه متفقین اعلام جنگ داده و در زمره دول

تدریج ایران را از قوای خود تخیله کنند. اما مگر این دو قدرت استعمارگر به‌این‌راحتی به وعده‌های خود عمل می‌کردند؟ وضعیت به‌گونه‌ای شده بود که ایران عملاً در اردوگاه متفقین قرار گرفته بود و هر لحظه بیم آن می‌رفت که به صحنه جنگ متفقین و متحدین مبدل شود. از سوی دیگر اگر سرنوشت جنگ به نفع دولتهای متحد پایان می‌گرفت، ایران از این ماجرا نه‌تنها سودی نمی‌برد، بلکه به ویرانه‌های تبدیل می‌شد که معلوم نبود دیگر ادامه حیات آن میسر باشد. در این شرایط بود که تشکیل کابینه ملی در تبعید، که هم‌پیمان با دول متحد باشد، بهترین راه‌حل شناخته شده و مورد اجرا قرار گرفت.

اکنون باید ببینیم که کابینه ملی یا کمیته مهاجرت چگونه تشکیل شد و جایگاه مدرس در آن چه بود؟ دولت ملی یا دولت مهاجرت یکی از فرازهای مهم تاریخ ایران پس از مشروطه می‌باشد که گرچه تقریباً به طور کامل وقایع و حواشی آن در تاریخ مضبوط است، متأسفانه این ماده تاریخی از لحاظ تحلیلی دچار فقر بوده و نکات ابهام فراوانی در آن موجود می‌باشد. برخی صاحب‌نظران تاریخ تحولات سیاسی در ایران معاصر آن را جزو افتخارات بزرگ ملی و از جمله ابتکارات ارزشمندی می‌دانند که موجب دفع خودسری روس و انگلیس در ایران و نیز خارج‌ساختن دولت و ملت ایران از بحران جنگ جهانی اول شده است؛ از سوی دیگر برخی نیز معتقدند که این واقعه یکی از اشتباهات تاریخی رجال ایران می‌باشد که به‌خاطر خالی نمودن پایتخت از رجال

جهانی واقع می‌شد. بنابراین گرچه دولت و مجلس ایران از همان ابتدا نسبت به دول متخاصم اروپایی موضع بی‌طرفی اتخاذ کرده بودند، اما مگر می‌شد که آن کشورها به‌راحتی و آرامی از کنار این سرزمین پهناور و سوق‌الجیشی بگذرند و به اعلام بی‌طرفی اینها بگویند اهلاً و سهلاً مرحباً! بلکه هم دول متحد و هم دول متفق به نفوذ در شریکتهای سیاسی و اقتصادی ایران پرداختند تا مگر این کشور را پل پیروزی خود سازند و الحاق که برای دولتمردان ایران آن روز دوران سختی بود.

نیروهای متفقین به بهانه گسترش نفوذ متحدین در سرحدات غربی ایران و نفوذ آنان در میان دولتمردان ایرانی، بی‌طرفی ایران را نقض کردند و روسیه از شمال و انگلیس از جنوب به پیشروی و اشغال مرحله‌به‌مرحله ایران پرداختند. روسها تا قزوین پیش آمدند و انگلیسیها بنادر جنوبی ایران را تصرف نمودند. در این گیرودار بود که دولتمردان ایران برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به فکر چاره‌جویی افتادند و کشور دچار گردابی بس هایل شده بود.

دولت و دربار از یک سو و مردم و مجلس از سوی دیگر، در همه‌جهه چه باید کرد فرو رفتند. شاه متفقین را تهدید به انتقال پایتخت نمود و دولت مستوفی‌الممالک همه‌گونه پولیتیک به کار بست و با لطایف‌الحیل از عواقب ناگوار انتقال پایتخت و عزیمت پادشاه سخن گفت و سفرای روس و انگلیس را متقاعد کرد که از دولتهای خود بخواهند که پیشروی به سمت تهران را متوقف نموده و به

متحد درآید. «این عهدنامه بین مستوفی الممالک نخست‌وزیر و محترم‌السلطنه (حسن اسفندیاری) وزیر امور خارجه ایران به نمایندگی دولت ایران و پرنس هنری رویس وزیرمختار آلمان به نام دولت امپراتوری آلمان منعقد گردید»^۴ و به امضای احمدشاه قاجار نیز رسید. «هنگامی که خبر این مذاکرات جستجوگر یخته به بیرون درز کرد و دوستان مستوفی درباره این قرارداد از وی سوال می‌کردند، او با اظهار شگفتی این موضوع را تکذیب می‌نمود.»^۵ متن این قرارداد در هیچ جا منتشر نشده بود و تا مدت‌ها کسی به آن دسترسی نداشت تا اینکه در سال ۱۳۴۹. ش نشریه انجمن تاریخ آن را به نقل از کتاب «ایران و سیاست خاورمیانه»، تألیف اولریش گرگ، مورخ آلمانی، منتشر ساخت. به هر حال اصل این معاهده استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت می‌شناخت و مواد آن منافع هر دو کشور را تأمین می‌کرد. آلمانها می‌خواستند که این قرارداد هرچه زودتر به اجرا درآید ولی ایران اصرار داشت «که تا عبور ارتش آلمان از خاک روسیه به مرزهای ایران یا حداقل تا تشکیل نیروی نظامی منظم در ایران می‌بایست منتظر ماند.»^۶

باری این هم‌آغوشی ایران با آلمان که البته بی‌دلیل نبود و ناشی از تجاوزات روبه‌فرونی دولتن روس و انگلیس از شمال و جنوب کشور و نیز قراردادهای سیاستهای استعماری این دو دولت استعماری در سالهای پیش بود، سرانجام کار بی‌طرفی ایران را بفرنج و بحرانی ساخت. متفقین تا کرج پیشرفته و تهدید به تصرف پایتخت نموده می‌گفتند که ایران یا باید رسماً با متحدین وارد جنگ شود و یا اینکه همه وابستگان سیاسی و نیز اتباع دول متحد را اخراج کنند و ضمناً ترکیب کابینه را هم عوض کند. از طرف دیگر، متحدین نیز اجرای سریع عهدنامه سری «مستوفی-رویس» را خواستار بودند. واقعا دولت و ملت ایران در شرایط سختی قرار داشتند و اصلاً جای آن نبود که بی‌گدار به آب بزنند. اتحاد یا متفقین علاوه بر آن که مطبوع خاطر دولت و ملت نبود و خطرات آزاردهنده قرارداد استعماری ۱۹۰۷ مانع اقبال عمومی به طرفداری از متفقین بود، عملاً هم برای ایران سودی نداشت و روس و انگلیس هیچ تعهدی را در قبال ایران نمی‌پذیرفتند؛ گذشته از آن که اتخاذ چنین تصمیمی می‌توانست ایران را به ویرانه‌ای از ویرانه‌های جنگ جهانی تبدیل کند. اما با این حال، اتحاد فوری و آشکار با آلمان نیز در آن شرایط که متفقین تا چند قدمی پایتخت آمده و شمال و جنوب کشور را تصرف کرده بودند عقلاً نبود. «شرطهای دولت ایران حقیقتاً از منظر واقع‌نگری تنظیم شده بود؛ چه اقدام به جنگ بدون پشتیبانی قشون آلمان، به معنای شکست قطع و فوری ایران و اشغال کامل آن بود و بعید به نظر نمی‌رسید که قبل از رسیدن کمکهای مالی و تسلیحاتی آلمان، نیروهای روس و انگلیس در بین‌النهرین به هم بییونند و تمام راههای ورود به کشور را مسدود نموده ایران را در بن‌بست قرار

دهند. از طرف دیگر این شرطها [شرطهای ایران در معاهده سری] راه گریز مناسبی برای ایران جهت شانه‌خالی کردن از شرایط سنگینی که آلمانها خواستار آن بودند، می‌گشود تا به استناد نرسیدن قشون و تدارکات کمکی آلمان به این قرارداد پشت کند و در صورت چرخش اوضاع جنگ به سود متفقین با آنها نیز وارد گفت‌وگو شود.»^۷ که البته نتیجه نیز همین شد و دولت توانست پس از مذاکره با دول متفق آنها را از تهدید پایتخت منصرف کرده و زمینه را برای تخلیه قوای آنها از ایران فراهم سازد. با توجه به این شرایط و اوضاع و احوال بود که دولت موقت ملی و کمیته مهاجرت شکل گرفت و به یکی از رویدادهای مهم تاریخ معاصر مبدل شد. می‌توان گفت مستوفی الممالک، نظام‌السلطنه مافی و سید حسن مدرس، سه بازیگر اصلی این صحنه پرمخاطره تاریخ ایران بودند. طرح مهاجرت رجال برجسته برای تشکیل دولت موقت ملی با توافق این سه نفر و اطلاع احمدشاه صورت گرفت و مدرس هم بعدها که در مجلس ششم از اعتبارنامه دولت مستوفی دفاع می‌کرد، مهاجرت را به عنوان یک ضرورت سیاسی که با اطلاع شاه و دستور رئیس‌الوزراء وقت انجام شده بود یک اقدام قانونی شمرد و اجازه نداد عناصر انگلیسی‌مرام مجلس، با زیرسوال بردن مهاجرت و خیانت بار توصیف کردن آن، از عناصر ضدانگلیسی انتقام‌جویی کنند. وی صراحتاً در پاسخ به کسانی که مهاجرت را برای رد صلاحیت اعضای دولت مستوفی مورد انتقاد قرار می‌دادند اعلام داشت: «مهاجرت خیانت نبود بلکه به خیر و صلاح مملکت بود و فوائد سیاسی داشت.»^۸

در یکی از روزنامه‌های استانبول، به نام خاور، طرح انتقال پایتخت به دولت ایران پیشنهاد شده بود و طرح این موضوع که از سوی دموکراتهای متمایل به آلمان انجام شده بود به مرحله تحقق بسیار نزدیک گشت و احمدشاه صراحتاً به سفرای روس و انگلیس اعلام کرد که از تهران خارج شده و پایتخت را هم با خود به جای دیگری مثل اصفهان خواهد برد. این تاحدودی به معنای اعلان جنگ به متفقین بود و تبعات زیادی را می‌توانست به دنبال داشته باشد. بنابراین فکر اولیه مهاجرت در حکم استراتژی ملی ایران بود و نه تمرد و سرپیچی عده‌ای از رجال ایران در قبال شاه و دولت. بلکه خود شاه و دولت مشوق و موید مهاجرت بودند و زمینه‌های آن را فراهم کردند و بسیاری از نمایندگان و اعیان و اشراف و دیپلماتهای آلمان و اتریش و عثمانی نیز در زمره مهاجران بودند. «تصمیم شاه به انتقال پایتخت و تشویق به مهاجرت از سوی دولت، دموکراتها و آزادیخواهان و مخالفان کینه‌توز بریتانیا و روسیه، خروش عجیبی در شهر برپا کرده بود... پیغام احمدشاه خطاب به مجلس مبنی بر انتقال موقت پایتخت به اصفهان قرائت شد. شاه در این پیام دستور داده بود که نمایندگان ملت به همراه شاه دولت و کارگزاران کشور به سوی اصفهان عزیمت

نمایند. این پیام و همچنین انتشار اخباری درباره نزدیک شدن ارتش روسیه به تهران همه را متوجه حساسیت موضوع نمود و مجال مذاکره و مباحثه باقی نگذاشت.»^۹ آری، شاه و وزراء و نمایندگان همگام با مردم وسایل سفر را بسته بودند تا پایتخت را موقتاً، یا برای همیشه، به اصفهان منتقل سازند و اسب و کالسکه بود که برای مهاجرت تجهیز و آماده می‌شد.

بسیاری از مردم و رجال سیاسی حتی پیش از این راه مهاجرت را در پیش گرفته و نظام‌السلطنه و مدرس رفته بودند تا با تهیه قشون و جمع‌آوری عده و عده پایتخت جدید را تقویت کنند. نیروهای متحدین هم بر دامنه فعالیت‌های خود افزودند و حتی از طریق تحریک مردم، به اشغال نقاط حساس و حتی کنسولگریهای انگلیس می‌پرداختند. ایران در چند قدمی جنگ جهانی بود و می‌رفت تا رسماً به متفقین اعلان جنگ نماید. مهاجرت به یک مساله اساسی برای متفقین تبدیل شده و آنان را در موضع سردرگمی و افعال انداخته بود. همراهی مدرس و سید محمد طباطبایی (یکی از سه رهبر بزرگ مشروطیت) با مهاجران مردم را نیز تشویق می‌کرد و بر ابعاد ملی و مذهبی مهاجرت می‌افزود. پسر مرحوم طباطبایی، یعنی سید محمدصادق طباطبایی، نیز که خود وکیل مجلس بود و جناح اعتدالیون را رهبری می‌کرد بعدها به استانبول رفت تا به‌عنوان سفیر کابینه ملی در عثمانی وظایف دیپلماتیک خود را انجام دهد.

متفقین پس از آن که مساله مهاجرت و انتقال پایتخت مطرح شد، از مواضع خود عدول کردند و در نهایت با شرایط مناسبتری با دولت مستوفی الممالک به توافق رسیدند تا نیروهای خود را به تدریج از خاک ایران خارج کنند و این در حالی بود که بسیاری از مهاجران به قم رسیده و درصدد عزیمت به پایتخت جدید بودند. متفقین شاه و دولت را متقاعد کرده بودند تا از انتقال پایتخت منصرف شوند و از وخامت بیشتر اوضاع جلوگیری کنند؛ لذا شاه و دولت در تهران ماندند و پایتخت انتقال نیافت. مهاجرانی که از نمایندگان مجلس و علما و اعیان و نیز دیپلماتهای متحدین تشکیل شده بود و اکنون در قم استقرار یافته بودند، طی جلسات مختلف و با صلاحدید دولت تهران، مصمم به ادامه مهاجرت شدند و اما این مهاجران در آن مقطع دچار اختلاف نظر شدند و به سه گروه تقسیم شدند: عده‌ای به تهران و به خانه و کاشانه و منصب خود بازگشتند، عده‌ای که دشمنی آنها با متفقین شدیدتر بود و دموکرات دوآتشه محسوب می‌شدند به طرف اصفهان و بختیاری رفتند و در ایلات و عشایر پناه گرفتند، دسته دیگر نیز که برجستگان مهاجران بودند، روس و انگلیس را به پایبندی به تعهدات مفید نمی‌دانستند. چنانکه تاریخ هم اثبات کرده بود. و لذا راه کرمانشاه را در پیش گرفتند تا همچنان به عنوان فشاری بر دولتهای متفقین و نیز احتیاطی در مورد رقم خوردن سرنوشت جنگ به سود متحدین در

مهاجرت و تبعید باقی بمانند. مرحوم سید محمد طباطبایی و خانواده‌اش با صلاح‌دید دولت تهران و نمایندگان مهاجر راهی عتبات عالیات شد اما پسرش محمدصادق را به همراه مهاجران گسیل داشت تا در این جهاد ملی سهیم باشد. حضور محمدصادق طباطبایی که هم فرزند رهبر مشروطه و هم نماینده مجلس بود، نشان از آن داشت که تداوم مهاجرت بدون نظر دولت و ملت ایران نبوده است.

مهاجران راه دشوار خویش را از قم آغاز کردند و به کرمانشاه که رسیدند، در آنجا مجلس مشورتی تشکیل داده و کابینه دولت ملی در تبعید را معرفی و مشخص کردند که ریاست آن با نظام‌السلطنه مافی بود و مدرس وزارت اوقاف و معارف را به عهده داشت اما به عنوان مجتهد طراز اول منتخب از سوی مراجع نجف همچنان مهمترین وزنه سیاسی و دینی محسوب می‌شد. مسئولیت مدرس در کابینه ملی به تناسب شخصیت صنفی او بود و گرچه اگر تصدی یک روحانی مجتهد برای ریاست کابینه و یا وزارت جنگ نامالوف نبود ای بسا که او عهده‌دار این قبیل مناصب می‌شد.

در ابتدا قرار بود که مخبرالسلطنه ریاست کابینه ملی را به عهده گیرد اما او اعلام انصراف نمود و لذا کمیته دفاع ملی و نیروهای آلمانی متوجه نظام‌السلطنه والی لرستان شده و او را برگزیدند که تواناییها و شایستگیهای لازم برای رهبری یک نیروی ملی را داشت و ایالات خسته نیز او را قبول داشتند. پیش از این مقطع امورات کمیته دفاع ملی با تشریک مساعی مدرس و طباطبایی و نظام‌السلطنه انجام می‌شد که هر کدام نماینده یکی از سه جناح مقتدر و اصلی مجلس شورای ملی (دموکراتها، اعتدالیون و هیات علمیه) بودند. اما در ترکیب جدید، کابینه به‌شکلی کاملاً رسمی و عرفی تشکیل شده و امور بین وزرای کابینه تقسیم شده بود.

مهاجران که در مسیر خود از قم به اصفهان رفته بودند و گمان می‌کردند که پایتخت به آنجا منتقل خواهد شد. با نیروها و امکانات تحت امر حاج آقا نورالله (مجتهد مقتدر اصفهان) در آمیخته بودند و بنا داشتند که از همانجا جنگ علیه روس و انگلیس را آغاز کنند. «حاج آقا نورالله و دیگران با اعلان جهاد و اندیشه اتحاد اسلامی مردم را علیه روس و انگلیس شوراندند. در نتیجه دموکراتها با کمک ژاندارمری و مجاهدین محلی و با همدستی همه هواداران آلمان، در سایه ناتوانی سردار اشجع عملاً صحنه گردان اوضاع شدند. دکتر پوزن و مسیو سیلر آلمانی با تحریک هواداران خود بر مراکز انگلیسیها حمله برده بانک شاهنشاهی را غارت کردند. برخی از اتباع و کارکنان کنسولگریهای بریتانیا و روسیه را کشتند و برخی دیگر را به اسارت درآوردند. مهاجرین و پرنس رویس [نیز] در چنین اوضاعی وارد اصفهان شدند.»^{۱۱}

البته رونق گرفتن کار مهاجران در اصفهان، به متفقین این دستاویز را داد که برای درآوردن اصفهان از چنگ

دموکراتها و نیز از میان برداشتن قشون و نیروهای طرفدار آلمان اقدام کنند که سرانجام به اشغال اصفهان توسط قوای روسی و خارج شدن منطقه از دست مهاجران انجامید. البته مجاهدان محلی خصوصاً چراغعلی خان و همراهانش در مقابل روسها صف‌آرایی کرده و مقاومت نمودند. اما نتیجه این نبردها کاملاً معلوم بود و آنان این کار را صرفاً جهت فراهم نمودن زمینه برای اعزام مهاجران به کرمانشاه انجام می‌دادند؛ چنان که مهاجران و پرنس رویس بیش از وقوع جنگ میان روسها و قشون محلی و ژاندارمری آنجا را به قصد کرمانشاه ترک کرده بودند.

«در غرب کشور به‌ویژه کرمانشاهان اوضاع کاملاً به سود متحدین بود. کنت کانیتز، دکتر واسل، کلنل بوب، دموکراتها، نیروهای مجاهدین ملی و نظام‌السلطنه به انتظار ورود مهاجرین نشسته بودند.»^{۱۲}

مدرس در این میان چهره برجسته‌ای محسوب می‌شد. او که در ابتدا طرفدار حزب اعتدالیون بود، خود نیز با انسجام‌دادن به روحانیون مجلس، هیات علمیه را به وجود آورده و رهبری می‌کرد و دارای نفوذ سیاسی و مذهبی فوق‌العاده‌ای بود و نظراتش در دوران مهاجرت بر روند امور تأثیر کاملاً محسوسی داشت.

جغرافیای سیاسی جهان در حال امضاشدن بود. دولت ملی در تبعید، با مساعی تمام نمایندگان را به کنفرانس برست لیتوسک اعزام نمود و با تلاش آنها و نیز ایرانیان مقیم برلن و سفیر دولت ملی، یعنی وحیدالملک شیبانی، آنها به کنفرانس پذیرفته شده و مواضع آزادیخواهان ایران را مطرح کردند. شرکت آنها در کنفرانس مزبور فی‌نفسه یک برگ برنده محسوب می‌شد اما یک پیروزی بزرگ نیز به دست آوردند و آن اختصاص دو ماده از عهدنامه آلمان و شوروی به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و تخلیه ایران از قشون روسیه و عثمانی بود. «مدرس همچون برخی از مهاجران بلندپایه با مقامات رسمی و عالی‌رتبه عثمانی، به‌ویژه شخص سلطان عثمانی گفت‌وگوهای انجام داده بود. در این دیدارها مدرس و یارانش از مشروطیت و نهضت آزادیخواهی ملی ایران به شدت دفاع نمودند و در عین حال نسبت به مقاصد شوم و استیلاگرانه ترکها در اضممام بخشی از قلمرو ایران از جمله آذربایجان قاطعانه به مقامات عثمانی هشدار دادند.»^{۱۳}

دولت تهران از طریق وزارت خارجه و تلاشهای مشاورالممالک (وزیرخارجه وقت)، فروغی و فیروز، که عازم کنفرانس صلح پاریس بودند، ترتیبی داد که

■ طرح مهاجرت رجال برجسته برای تشکیل دولت موقت ملی با توافق مدرس صورت گرفت. وی مهاجرت را به عنوان یک ضرورت سیاسی که با اطلاع شاه و دستور رئیس‌الوزراء وقت انجام شده بود یک اقدام قانونی شمرده و اجازه نداد عناصر انگلیسی‌مرام مجلس، با زیر سوال بردن مهاجرت و خیانت بار توصیف کردن آن، از عناصر ضدانگلیسی انتقام‌جویی کنند.

مهاجران گرفتار شده در استانبول بتوانند به ایران مراجعت کنند و دولت ایران بر مراجعت آنان تأکید نمود. در ماه مه ۱۹۱۹، م. متفقین استانبول را اشغال کردند و دارائیه‌ها و اموال رجال عثمانی توقیف گردید. سفیر ایران در استانبول، از پذیرفتن اموالی که دولت عثمانی در اختیار کابینه ملی گذاشته بود اجتناب کرده نظام‌السلطنه این اموال را به دریا ریخت و خود، به همراه فرزند کوچکش، راهی اروپا شد اما سایر اعضای خانواده او به ایران بازگشتند. خود او نیز پس از دو سال که اوضاع کمی آرام شد و دیگر انگلیسیها روی رجال کابینه مهاجرت حساسیتی نداشتند با موافقت دولت قوام‌السلطنه به ایران بازگشت و پس از مدتی به استانداری خراسان منصوب گشت.

اکنون مهاجران بازگشته بودند و این رجال دور از وطن که محنت و غربت بسیاری را به‌خاطر حفظ تمامیت ارضی ایران و جلوگیری از وقایعی شوم برای ایران به جان خریده بودند، اکنون دوباره در پایتخت گردهم آمدند تا در راهبری کشتی طوفانزده ایران پس از جنگ همیاری کنند. در این زمان مهمترین مشکل گریبان‌گیر ایرانیان همانا قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بود که هم استراتژی دولت

اما متحدین شکست خوردند. آنان پس از شکست در جبهه‌های روسیه و بین‌النهرین از روسیه و انگلیس و نیز در اروپا از فرانسه تسلیم شده و شرایط متفقین را برای انعقاد معاهده صلح پذیرفتند. لذا در این شرایط مهاجران در وضعیت بسیار بدی قرار گرفتند و هر لحظه بیم آن بود که متفقین دست به انتقام‌جویی بزنند. البته عموم مهاجران توانستند به تهران بازگردند و از رجال و سرشناسان هم عده‌ای به صورت انفرادی یا به طرق دیگر مراجعت نموده بودند اما بسیاری از رجال همچنان بی‌زادوتوشه در استانبول می‌گشتند و با فروش اسباب و اثاثیه خود مقدمات بازگشت را تدارک می‌دیدند.

یکی از مهمترین فوائد سیاسی مهاجرت هم مربوط به همین دوران است؛ به این صورت که با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه به رهبری لنین و تروتسکی، طومار امپراتوری مستبد روسیه و دولت استعمارگر تزاری برچیده شد و دولت انقلابی مارکسیسم، لنینیسمی در سرزمین وسیع روسیه قدرت را به دست گرفت. دولت انقلابی روسیه که اکنون به اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی تغییر یافته بود، معاهدات استعماری خود را به طور یکجانبه لغو نمود؛ اما شرایط بین‌المللی هنوز مبهم و

انگلیس نسبت به کشورهای ضعیف در دوران پس از پیروزی بود و هم نوعی انتقامجویی انگلستان از عدم همراهی ایران با آنها در جنگ جهانی محسوب می‌شد. این قرارداد در واقع ایران را تحت‌الحمایه انگلیس می‌نمود و به قول مدرس هر ایرانی را به چند تومان به انگلستان می‌فروخت.

مدرس و مبارزه با قرارداد ۱۹۱۹

مدرس پس از ملاقات با پادشاه و صدراعظم عثمانی و رجال برجسته آن کشور، استانبول را ترک کرده و می‌دانست که حضور پیروزمند متفقین در تهران چه دست‌انتهایی را ممکن است به وجود آورد؛ لذا قدری زودتر از سایر اعضای کابینه ملی، به همراه تنی چند از یاران خود به ایران آمد تا در صحنه سیاسی کشور حضور نزدیک داشته باشند. وثوق‌الدوله نخست‌وزیر وقت ایران، طی یک دیدار محرمانه قراردادی را با سرپرسی کاکس، وزیرمختار انگلستان، به امضاء رساند که نتیجه آن تحت‌الحمایگی ایران بود. مهاجرین بازگشته به تهران عموماً مخالف این قرارداد بودند اما قهرمان اصلی این صحنه تاریخ، بازم کسی جز مدرس اصفهانی نبود. او با

اهم از اعتدالی و دموکرات، انتقام بگیرند، برای تغییر دادن نظر مدرس تلاشهای زیادی شد. مورخ‌الدوله سپهر میان او و وثوق‌الدوله میانجیگری کرد اما نتیجه‌ای نداد. اعضای سفارت مدام به خانه او می‌آمدند تا در کن و سولقان با مدرس قرار ملاقاتی بگذارند اما فایده‌ای نداشت. نمایندگان طرفدار انگلیس و جراید طرفدار دولت وثوق‌الدوله مدرس را به باد انتقاد گرفتند اما او از پای در نمی‌آمد. مدرس خود بعدها در مجلس اظهار داشت: «هی می‌آمدند پیش من و می‌گفتند این قرارداد کجایش بد است. کدام یک از موادش بد است، هر کجا بد است موردش را ذکر کنید تا برویم آن را تغییر بدهیم. من جواب می‌دادم: آقایان من رجل سیاسی نیستم، یک نفر آخوندم و از رموز سیاست سردر نمی‌آورم این را مدرس به جهت طنز و دست‌انداختن آنها که خودشان را خیلی سانس می‌دانستند بیان می‌کنند] اما آن چیزی که می‌فهمم بد است آن ماده‌ایش است که می‌گوید ما استقلال ایران را می‌شناسیم [خنده نمایندگان]»^{۱۴}

هنگام عقد قرارداد اروپایی‌ها از احمدشاه برای سیاحت فرنگ دعوت کرده بودند و او نیز به آنجا رفته بود تا با تمدن جدید آشنا شود. عقیده عمومی بر آن بود که

■ ■ ■ مدرس با تمام قوا علیه قرارداد وثوق‌الدوله قیام کرد و آن را به استیضاح و سرانجام به سقوط کشانید. مخالفت با قراردادی که انگلستان با سران دولت ایران بسته بود، آن هم از سوی یکی از اعضای کابینه مهاجرت که انگلیسیها سایه آنها را با تیر می‌زدند، کار ساده‌ای نبود، اما سرانجام به موفقیت انجامید.

تمام قوا علیه قرارداد وثوق‌الدوله قیام کرد و آن را به استیضاح و سرانجام به سقوط کشانید. مخالفت با قراردادی که انگلستان با سران دولت ایران بسته بود، آن هم از سوی یکی از اعضای کابینه مهاجرت که انگلیسیها سایه آنها را با تیر می‌زدند، کار ساده‌ای نبود، اما سرانجام به موفقیت انجامید.

وثوق‌الدوله و وزیر خارجه او، که در قبال مبلغی رشوه و طی ملاقاتهای پنهانی با وزیرمختار انگلستان در حومه شمال تهران این قرارداد ننگین را امضاء کرده بودند، تملی سعی خود را به کار بستند تا از لغو قرارداد ممانعت کنند اما مدرس بیدی نبود که با این یادها بلرزد و کار را تا سقوط وثوق‌الدوله پیش برد.

اما «مخالفت آیت‌الله مدرس و دیگر شخصیت‌های ملی با قرارداد ۱۹۱۹ و مقاومت احمدشاه قاجار در برابر قرارداد یادشده دولت انگلستان را کاملاً از سلسله و شاه قاجار ناامید کرد و انگلیسیها به فکر یافتن جانشینی مناسب و مطمئن برای احمدشاه افتادند»^{۱۵}

قرارداد ۱۹۱۹ برای انگلستان به لحاظ اهمیت، و برای ایران به لحاظ زینباری به قدری سنگین بود که انگلیسیها به خاطر ناکامی از آن، تصمیم گرفتند از مخالفان قرارداد، از احمدشاه گرفته تا مدرس و یاران او و سایر آزادیخواهان

با خود همراه کنند، تا اگر احیاناً در اجرای سیاست مورد نظر، موانعی پیش آمد و یا با اشکالاتی مواجه شدند و یا انگلستان از لحاظ منافع خود از اجرای آن صرف نظر کرد، دسته مخالف (اقلیت) به روی کار آیند»^{۱۶}

قرارداد، یک مساله عادی نبود بلکه هم برای انگلستان پایه و اساس سیاستی نوین در همسایگی با بلشویسم تلقی می‌شد و هم اساس مملکت ایران را به باد می‌داد. به همین خاطر اغلب صاحب‌نظران، تمامی مسائل تاریخ بیست‌ساله ایران از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه را فرع بر آن قرارداد می‌دانند و از عواقب و نتایج موافقت یا مخالفت با آن برمی‌شمارند.

مدرس نیز به‌خوبی به این مطلب آگاهی و وقوف داشت و آن را به ملاکی برای تشخیص خادم و خائن در رجال سیاسی تبدیل کرده بود. وی در مجلس شورا خطاب به نمایندگان، مساله قرارداد را مهمترین مساله کشور قلمداد کرد و در «کتاب زرد» اسامی خائنان موافق با قرارداد را ذکر نموده است. او در جلسه پنجم مجلس گفت: «به‌استثنای ۶۸۴ نفر که اصولاً و فروعاً، عملاً، قاصراً و مقصراً یا سیاستاً یا کتباً در تمام مملکت ایران موافقت با قرارداد کردند باقی تمام ملت ایران یا قلاً یا حالاً مخالف با قرارداد بودند. ۶۸۴ نفر بودند در تمام ایران که در کتاب بنده اسامی و عملیاتشان ثبت است»^{۱۷} و نیز می‌گوید: «آنچه من توانستم تعداد کرده و ضبط کنم در تمام ایران کارکن‌های قرارداد (۱۹۱۹) هشتصد نفر بودند که در کتاب زردی که بعد از مردن من منتشر می‌شود اسم آنها نوشته شده است»^{۱۸}

مدرس با اینکه خود قهرمان یکه‌تاز میدان مبارزه با قرارداد و بانی آن شده بود، اما بر اساس منش و روش و عقیده‌اش آن را یک اقدام ملی و مردمی معرفی می‌کرد و می‌گفت: «اگر کسی غور می‌کرد و روح آن قرارداد را می‌فهمید، دو چیز استنباط می‌کرد و آن این بود که ایران تماش مال ایرانی است، مالش، حالش، جنبشش و همه چیزش متعلق به ایرانی است. فقط این قرارداد در دو چیزش دیگری را شرکت می‌داد: یکی پولش، یکی قوه‌اش. این روح قرارداد بود اختصاص به ما هم ندارد، متحدالمال در تمام دنیا است... اهل ایران مخالف بودند، نه اینکه زبدي مثلاً بگوید من مخالف بودم، من مخالفت کردم، حسن مخالفت کرد، حسین مخالفت کرد، خیر! عمده طبیعت ملت بود که مقاومت کرد، قوه طبیعت ملت است که می‌تواند با هر تهاجمی مقابله کند»^{۱۹}

بیان این عبارت متواضعانه و خالصانه از سوی مدرس در حالی بود که خیلی از افراد هیچ‌کاره لغو قرارداد در جراند آن زمان حراقی و وراجی می‌کردند و برای خود اعتبار می‌خریدند. نکته مهم در بیان فوق آن است که مدرس به جهانی بودن این موج جدید واقف بود و می‌دانست که قرارداد سمبل یک تغییر روش و نشانه یک تحول در استعمارگری بود که بنا داشت در همه‌جای دنیا اجرا شود و لذا می‌گوید «اختصاص به ما ندارد، متحدالمال

شاه را با لطایف‌الحیل به فرنگ برده‌اند تا کار قرارداد به نتیجه برسد. اما وقتی از او در خصوص امضای قرارداد جویا شدند، وی از تایید آن اجتناب کرد و همانجا مورد قهر دولت انگلیس قرار گرفت. وقتی شاه به وطن بازگشت، مردم استقبال‌کننده ضمن ابراز احساسات، علیه وثوق‌الدوله و قرارداد شعار می‌دادند. سرانجام پس از ایجاد انقلابی عمومی حاکی از احساسات ضدانگلیسی به رهبری سیدحسن مدرس، کابینه سقوط کرد و «وثوق‌الدوله از طریق همدان و غرب و بغداد به اروپا فرار کرد و کاکس وزیرمختار انگلیس نیز که دوست وثوق‌الدوله و عاقد قرارداد بود از ایران احضار و مامور عراق عرب گردید»^{۱۵}

موجی را که مدرس در مخالفت با قرارداد به راه انداخته بود، به قدری قوی بود که رجال سیاسی آن دوره را برای کسب و یا حفظ وجهت به ابراز مخالفت با آن ناچار کرده بود و گرنه شدیداً زیر سوال می‌رفتند. «در همین موقع، عمال انگلیسی مامور به اجرای پروژه قرارداد، با یکدیگر تباخی می‌کنند که به چند دسته تقسیم شوند؛ به این نحو که اکثریت آنان در موافقت با مساله دم‌زند و گروه اقلیت آنان نیز به مخالفت با قرارداد تظاهر کنند و هر کدام عده‌ای از اهالی را نیز که معنا با خودشان سر و سری دارند



استعمار در شکلی تازه و به دست خود نیروهای بومی تداوم می‌یافت. انگلیسیها گم کرده خود را در میان همین قزاقها یافتند و زمانی حاضر به تخلیه نیروهای خود شدند که یک قزاق متهور و بی رحم فرماندهی دیویزیون را به عهده گرفت.

یکی از کتب تاریخی معاصر در توضیح نیروی قزاق ایران به اختصار چنین آورده است: «مهمترین نیروی نظامی ایران در این دوره به‌ر حال نیروی قزاق بود. این نیرو که بدو به صورت یک هنگ ساده تشریفاتی در عهد سلطنت ناصرالدین شاه به وجود آمد، در طی زمان (یعنی از دوره سلطنت مظفرالدین شاه به بعد) به لشکری مهیب و مقتدر که حافظ و نشان‌دهنده قدرت نظامی روسیه در ایران بود مبدل گشت. فرمانده لشکر قزاق ایران همیشه یک افسر روسی بود که معمولاً از پترزبورگ یا قفقاز انتخاب و به ایران گسیل می‌گردید. وی باینکه حقوق و مزایای خود را از دولت ایران دریافت می‌کرد عملاً خدمتگزار روسیه و مجری اوامر سیاسی آنها در ایران بود. کادر افسری این لشکر از صاحب منصبان روسی و ایرانی تشکیل می‌شد ولی تصمیمات اساسی را همیشه فرمانده کل اتخاذ و به وسیله افسران روسی اجرا می‌کرد... در این تاریخ که رژیم تزاری در روسیه سقوط کرده و جای خود را به نظام بالشویکی سپرده بود. انگلیسیها به حق می‌ترسیدند که افسران روسی این لشکر به سایر همقطاران نظامی خود در روسیه تاسی کنند و سپس به کمک همین نیروی بالشویک شده رژیم سیاسی ایران را دگرگون سازند.»^{۲۳}

به‌ر حال نیروی قزاق، به‌عنوان مهم‌ترین نیروی نظامی ایران آن روز، به دست انگلیسیها افتاد و آنها نیز

انگلیس بی‌جواب نماند. آنها تصمیم گرفتند روح قرارداد را به اشکال دیگری عملی سازند و این بار تلافی مهاجرت و مخالفت با قرارداد را یکجا در آورده و رجال آزادیخواه و پادشاه و مردم وفادار ایران را حسیلی ادب کنند.

و ثوق‌الدوله عاقد قرارداد که خود شاعر نیز بود، بی‌حساب به فرنگ نرفته بود. شاید این دوست مردان انگلیسی می‌دانست که دوستانش خواب بدی برای ایران خواهند دید؛ لذا در شعری سرود:

ای کاش که ما نیز بمانیم و ببینیم

تا عاقبت کار از این فتنه چه زاید!^{۲۴}

عاقبت کار این فتنه آن شد که روسیه انقلابی، هم به خاطر مشکلات داخلی ناشی از انقلاب و هم به علت مواضع ایدئولوژیک خود، صحنه ایران را ترک نمود تا برای مبارزه با استعمار رویه‌های ایدئولوژیک در پیش بگیرد. دیویزیون قزاق از تحت امر فرمانده مقتدر روسی، استرا سلسکی، که دولت روسیه او را به فرماندهی نیروی قزاق ایران فرستاده بود خارج شد و به دست سردار همایون و سپس رضاخان سپرده شد. هم حساسیت ضدانگلیسی و هم توافقنامه‌های امضاشده با ایران، اجازه حضور مستقیم انگلیسیها را از آنها گرفته بود و آنها می‌بایست بر اساس توافقات صورت گرفته با روسیه و ایران، خاک ایران را تخلیه کنند؛ اما نه به این راحتی و ارزانی! انگلیسیها که هم در قضیه مهاجرت و هم در مساله قرارداد ۱۹۱۹ از شاه جوان قاجار ضربه خورده و دلگیر بودند، از همان زمان به فکر تغییر پادشاه و سلسله قاجاریه افتادند و اکنون تا تکلیف خود را با ایران، در ایران مشخص نمی‌کردند از تخلیه خاک ایران خبری نبود. گرچه قرارداد ۱۹۱۹ لغو شده بود، اما روح آن هنوز جریان داشت و

در تمام دنیا است». او در کتاب زرد، دنیای آینده را به‌خوبی ترسیم کرده و از جهت مختلف ابعاد این دنیای آینده را شرح و بسط داده است: «امروز دول قدرتمند با سرزمین کار ندارند. با منافع سرزمینها کار دارند. در سالهای آینده سیاست اشغال و تجاوز و زیرسلطه گرفتن نوعی دیگر می‌شود. به کشورهای ضعیف می‌گویند مملکت و آب و خاک مال خودتان و حاصل آن از ما. در مقابل ما هم از شما حمایت می‌کنیم تا همسایه‌های شما فکر بدی برای بلعیدنتان نکنند... شاید روزی هم برسد که بگویند اینها مال خودتان، به شرطی که نفتش و سنگ آهن و مس و موارد دیگر صنعتی‌اش مال ما باشد، ما هم استقلال شما را می‌شناسیم»^{۲۵}

ببینید که با چه ظرافت و هوشمندی خاصی روح قرارداد ۱۹۱۹ را با یک تغییر قانون کلی استعمارگری در سطح دنیای نوین تطبیق می‌دهد و آن را یک تحول تاریخی در رویکرد استعمار به کشورهای ضعیف دنیا می‌داند.

به‌ر حال به قول مدرس مردم در آن مقطع تاریخی سرنوشت خود را به دست گرفته و با اطاعت از هدایتهای زعمای قوم «امضاهای زیر قرارداد را با آب کُر شست» و صحنه‌ای از رشادت و آزادی مردم ایران را در دل تاریخ به ثبت رسانید.

کودتای سیاه کابینه انتقام

حماسه ملی ایرانیان در لغو قرارداد ۱۹۱۹ که تمام ملت ایران از پادشاه گرفته تا رعایای مناطق دور در آن شرکت داشته و پشت سر قهرمانی چون مدرس قلّه آزادی و وطن پرستی را فتح نموده بودند، از سوی دولت فحیمه!

ببرد. سپهدار اعظم فورا به استاز سلسکی که با نیروهای قزاق در قزوین مستقر شده بود دستور داد که دیویزیون را به سردار همایون تحویل دهد. افسر روسی هم که از اوضاع بی‌اطلاع نبود و می‌دانست که ممکن است به بهانه‌های خفیف دیگری نیز موجبات عزل او را فراهم کنند، اطاعت کرده و فورا از راه بغداد از ایران خارج شد.

شاه و مشیرالدوله تمامی سعی خود را به کار بردند تا به‌اصطلاح به انگلیسیها پولیتیک بزنند و با دفع‌الوقت اوضاع را از سلطه کامل آنها خارج کنند. حسین مکی می‌نویسد: «شاه و مشیرالدوله که نمی‌خواستند قوای قزاق یکباره در دست انگلیسیها باشد، مقاومت می‌کنند و حتی مشیرالدوله با تبتانی شاه می‌گوید اگر انگلیسیها در این مورد زیاد پافشاری نمایند مستغنی خواهد شد. انگلیسیها تهدید می‌کنند که اگر رئیس دیویزیون قزاق را عوض نکنید، ماهیانه کمک خرج قزاقها را قطع خواهند کرد. بالاخره شاه از لحاظ اینکه وضعیت مالی قوای قزاق به هم نخورد، مجبور شد استعفای مشیرالدوله را قبول کند و با سیاست از این ستون به آن ستون فرج است. با پیشنهاد سفیر انگلیس دائر بر ریاست‌وزرایی سپهدار رشتی موافقت کند.»^{۲۴}

انگلیسیها صراحتا می‌گفتند که نیروی قزاق با پول انگلیس علیه انگلیس عمل می‌کند و لذا مدتی کمکهای مالی خود را قطع کردند و هرچند سپهدار فتح‌الله اکبر رشتی رئیس کابینه جدید، با انگلیسیها همراهی می‌کرد اما آنها تماماً از پرداخت مجدد مساعدت مالی طفره می‌رفتند تا بتوانند قزاق گرسنه و بی‌حقوق را به این بهانه به پایتخت کشانده بی‌آنکه بیچاره‌ها بدانند برای چه منظور مهمی به کار گرفته شده‌اند. کودتای نظامی را محقق سازند. نیروهای قزاق در اطراف دروازهاقزوین تهران اردو زدند و سیدضیاء طباطبایی به همراه چند تن از دوستان خود و همچنین میرپنج رضاخان که اکنون فرماندهی دیویزیون قزاق را به عهده داشت، در شاه‌آباد (محلی در نزدیکی مهرباد کنونی) در کلبه‌ای محقر گردهم آمدند تا نقشه کودتا را محقق سازند. داستان کودتای سوم اسفند در عین تاسف‌بار بودن برای علاقمندان به تاریخ بسیار جذاب است. کودتا مانند یک درام در صحنه سیاسی ایران بازی شد و همه چیز به‌خوبی کارگردانی شد تا با انجام این کودتا و سپس اعطای فرماندهی کل قوا به رضاخان میرپنج زمینه مناسب برای حضور او در راس هرم سیاسی ایران و بعد از آن تغییر سلطنت فراهم گردد.

سیدضیاء همچنان که انتظار می‌رفت مورد قبول طبع شاه و مردم و نخبگان واقع نشد و او را یک روزنامه‌نویس عادی و ریاکار و قدرت‌طلب دانستند. علی‌دشتی که وکیل مجلس و صاحب روزنامه شفق سرخ بود و توسط کابینه سیاه‌زندی شده بود می‌گفت: «سیدضیاءالدین یک شخص عادی است که جنون ریاست و سودای شهرت و تمول او را به آغوش هر طوفان سهمگین رانده و



حساب عاقبت کار را کرده و به موجب عادت و رویه خود. که هر وقت افکار داخلی و خارجی را مخالف مصلحت ایران می‌دید خود را برکنار می‌گرفت. این بار هم به بهانه خستگی و احتیاج به استراحت جا خالی کرده باشد.»^{۲۴} البته فشار انگلیس روی او و کابینه‌اش جدا زیاد بود. به‌طوری که شاه را وادار ساخته بودند از او بخواهد که استعفا دهد. او هم پس از مشورت با اعضای کابینه و به‌ویژه مخالفت مستوفی و موتمن‌الملک. دو وزیر مشاور کابینه. از استعفا امتناع کرد. اما انگلستان پولی را که ماهیانه به کابینه مساعدت می‌کرد. که حدود صد هزار تومان بود و منظم‌ترین عایدی خزانه محسوب می‌شد. قطع کرد و مشیرالدوله به‌ناچار استعفا کرد. مشیرالدوله با مدرس رابطه بسیار خوبی داشت و اغلب در کارها با او مشورت می‌نمود و حتی نقش مدرس در انتخاب وی به ریاست‌وزرایی و نیز حمایت مجلس تحت رهبری مدرس از او کاملا چشم‌گیر بود اما متأسفانه شاه گمان می‌کرد که اگر مطابق میل انگلیسیها رفتار نماید خواهد توانست سلسله قاجار به‌را بر سر قدرت نگاه دارد و تا حد ممکن منافع ملی را نیز تامین کند. به‌هر حال. شاه به اشاره و توصیه انگلیسیها و علی‌رغم میل باطنی خود، مشیرالدوله را به استعفا واداشت و سپهدار اعظم را برای تشکیل کابینه مامور کرد. پیدا بود که سپهدار اعظم مطیع نظرات انگلیسیها بوده و می‌توانست سیاست عمومی یا به‌قولی جنرال پولیتیک آنها را در ایران به پیش

پس از مدتی فرماندهی آن را به یکی از افسران ایرانی که به او اعتماد کامل داشتند، یعنی به میرپنج رضاخان سوادکوهی سپردند تا روح قرارداد ۱۹۱۹ را از این طریق به مورد اجرای تدریجی گذارند.

باری کودتا و کابینه سیاه در حقیقت برای چند منظور مهم طراحی و اجرا شد و هرچند مدت این کابینه چهارماه بیشتر نبود اما مقاصد انگلستان را برآورده ساخت. اول، از همه خوار و خفیف کردن شاه قاجار و رجال برجسته ایران که نوعی انتقام‌جویی از لغو قرارداد معروف بود؛ دوم، امکان خروج توام‌بامانیت نیروهای انگلیسی از ایران؛ سوم، جلوگیری از تقویت بلشویسم و خطر دگرگونی سیاسی در ایران؛ چهارم، خارج‌ساختن انگلیس از تعهدات مالی خود برای تامین نیروی قزاق؛ پنجم، ملی‌نمودن نیروی قزاق برای اجرای سیاستهای بعدی؛ ششم، مقدمات تغییر سلطنت؛ هفتم، دورنگهداشتن رجال باشعور و آزادخواه از صحنه سیاسی کشور هرچند برای مدتی کوتاه؛ هشتم، تقویت هرچه بیشتر نیروی انگلیسی‌شده قزاق و آماده‌شدن برای تحولات بزرگ بعدی!

مشیرالدوله که یکی از رجال خوش‌نام و باکفایت ایران آن روزگار بود، زیر بار تکلیف انگلیسیها مبنی بر اخراج استاز سلسکی فرمانده روسی قزاقها و دیگر توقعات آنها نرفت و استعفا کرد. به قول باستانی پاریزی، «شاید مشیرالدوله هم از تدارکات مقدماتی کودتا بویی برده و

حضرت حق داشت، در مقابل عوامل خودفروخته‌ای چون فرمانفرما و فرزندانش نصرت‌الدوله و سالار لشکر که از بیم جان خویش مدرس شجاع و بی‌باک را با تواضع و فروتنی به سکوت دعوت می‌نمودند، برای سیدضیاءالدین پیغام فرستاد که این شایعه‌پراکنیها نقش بر آب است. ماموریت تو رو به اتمام و عنقریب خواهی رفت. مدرس با شم قوی سیاسی خود پی برده بود که سیدضیاءالدین ماموریت اعدام و نابودی زندانیان سیاسی را ندارد.^{۲۱} ■

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها

۱. شهید آیت الله مدرس به روایت اسناد (زنده تاریخ). مرکز بررسی اسناد تاریخی تهران، ۱۳۷۸، صص ۷ و ۶.
۲. همان.
۳. علیرضا ملانی توانی، ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۳۹.
۴. همان، ص ۱۴۲.
۵. همان، ص ۱۴۱.
۶. همان، ص ۱۴۸.
۷. همان، صص ۱۴۸ و ۱۴۹.
۸. مدرس به روایت اسناد، همان ص ۸.
۹. علیرضا ملانی توانی، همان، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.
۱۰. همان، صص ۱۹۶ و ۱۹۷.
۱۱. همان، صص ۱۹۷.
۱۲. همان، ص ۲۸۵.
۱۳. مدرس به روایت اسناد، همان ص ۹.
۱۴. همان، ص ۸.
۱۵. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، جلد اول، انتشارات علمی تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۸.
۱۶. همان، ص ۷۹.
۱۷. فصلنامه یاد، شماره بیستم، ص ۸۱.
۱۸. همان، لازم به ذکر است که ظاهراً تعداد دیگری بر آنچه مدرس در ابتدای نگارش کتاب زرد ضبط کرده است اضافه شده، چراکه عبارت اخیر مربوط به نطق ایشان در دوره ششم مجلس شورای ملی و عبارت پیشین مربوط به دوره چهارم می‌باشد.
۱۹. همان، ص ۹۶.
۲۰. همان، صص ۹۰ و ۹۱.
۲۱. باستانی پاریزی، تلاش آزادی، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۴۴.
۲۲. همان، صص ۲۸۰ و ۲۸۱.
۲۳. همان، ص ۲۸۴.
۲۴. حسین مکی، همان، ص ۱۰۳، نرمان، سفیر انگلیس در تهران در این ایام با تلگرافهای مکرر خود وزارت خارجه انگلیس را بر از اخبار ضد و نقیض مربوط به ایران کرده بود، به حدی که لرد کرزن به او گوشزد نمود که این قدر اخبار ضد و نقیض و ریز و درشت ایران را به لندن مخابره نکند؛ چراکه آنها را در تصمیم‌گیری به اشتباه می‌اندازد و از سوی دیگر از توجه به سایر نقاط دنیا بازمی‌دارد. نرمان در یکی از تلگرافهای خود به لندن گفته بود: «احمدشاه وعده می‌دهد که رئیس دیویژن قزاق را عوض کند، ولی طفره می‌رود».
۲۵. محمدرضا تبریزی شیرازی، زندگانی سیاسی، اجتماعی سیدضیاءالدین طباطبایی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۴۹.
۲۶. همان، ص ۲۴۴.
۲۷. همان، ص ۲۶۵.
۲۸. همان، ص ۱۱۹.
۲۹. همان.
۳۰. همان، ص ۲۴۳.
۳۱. همان، صص ۲۳۷ و ۲۳۸.

نمود؛ چراکه هنوز پنج‌روز از کلیینه‌دوم سپهدار نگذشته بود که کودتا رخ داد.

«سپهدار اعظم با کودتاگران ارتباط داشت به‌طوری‌که بعدها وحیدالملک شیبانی وزیرمعارف و اوقاف و صنایع مستظرفه کلیینه دوم او افشاء نمود که رئیس‌الوزراء شیها به‌تنهایی و مخفی از ما با سیدضیاء و میرزا محمدصادق طباطبایی و امین‌الملک مشاوره می‌کرد و روزها در هیات وزیران با ما در بعضی امور مقاومت می‌کرد و مقاومت او موجب تحیر ما می‌شد، تا بعد مساله بر ما کشف شد.»^{۲۲}

در آخرین روزهای کلیینه سیاه مردم به ستوه آمده و از آن همه آشوب و فتنه و اختناق و هرج‌ومرج اعلام انزجار کردند و یک‌روز مانده به سقوط سیدضیاء مردم در مسجد شاه اجتماع کرده و برعلیه او شعار دادند «به دنبال اجتماعات مردمی و تظاهرات عمومی، به‌ناچار احمدشاه حکم عزل سیدضیاءالدین را از مقام رئیس‌الوزراء صادر کرد و کلیه زندانیان سیاسی آزاد گردیدند و بلافاصله اعلامیه‌ای تحت عنوان بیان حقیقت پیرامون کودتای ۱۲۹۹ که به قلم نصرت‌الدوله فیروز نگارش یافته بود منتشر شد.»^{۲۳}

لازم به ذکر است که سیدضیاء ظاهراً قصد داشت بلافاصله پس از توقیف رجال سرشناس برخی از آنها را بدون محاکمه اعدام کند و این خبر ترس عجیبی در زندانیان ایجاد کرده بود. این خبر را چند نفر از دوستان فرمانفرما و نصرت‌الدوله و سپهسالار که در حبس بودند، شنیده و فوراً خود را به قصر فرح‌آباد و حضور احمدشاه می‌رسانند تا او را واسطه قرار دهند. احمدشاه فوق‌العاده ناراحت و متاثراً شده سردار سپه را فوراً احضار می‌کند. سردار سپه با احترام و ادب خاص به حضور می‌رسد و مامور می‌شود که جلوی این کار را بگیرد. وی با عرض ادب و اطاعت کامل مرخص شده و با تلفن به «جان‌محمدخان» که زندانیان را در قصر قاجار تحت نظر داشت، دستور داد که مراقب همه زندانیان باشد و آنها را به کسی تحویل ندهد. رضاخان با این کار خود درواقع رضایت‌خاطر احمدشاه را به‌خوبی به دست آورد و باعث شد که عده‌ای از رجال و متنفذین به او با دید مثبت نگاه کنند.

اما «مدرس رشید، قهرمان الغای قرارداد ۱۹۱۹ با تیزی و درایتی که در مسائل سیاسی داشت و چون پیری فرزانه و سرد و گرم روزگار چشیده، در خشت خام همه چیز را می‌دید و می‌خواند، نیک می‌دانست که ماموریت سیدضیاءالدین موقتی است و لاف و گزافها و تهدید و ارعابهای او دروغ و فریبی بیش نیست. از این‌رو، آرام و بی‌خیال و فارغ از فشارهای روحی و روانی، به‌هنگام استراحت، عمامه‌اش را زیر سر می‌گذاشت و از عبایش بسان بالاپوشی استفاده می‌کرد و چون جانش را از تمام تعلقات و دلبستگیهای دنیوی آزاد ساخته بود، مراتب کمال آزادی و حیثیت انسانی خویش را به منصف ظهور و بروز می‌گذاشت. او مستظرف به لطف و رحمت حق بود و در منتهای وارستگی رنجهای زندان را به هیچ می‌شمرد... مدرس با خوش‌بینی ذاتی و توکلی که در امور به

بالاخره آلت پیشرفت نظریات دیگران گردیده است.»^{۲۴} سیدضیاء با دوست قدیمی خود ملک‌الشعرا همیشه مشورت و نظرخواهی داشت اما مدرس را شدیداً می‌کوبید. بالاخره سیدضیاء از طرفداران قراردادی بود که مدرس ریشه آن را کنده بود لذا در مورد توجیه کودتای خود به ملک‌الشعرا گفته بود که: «اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که مدرس کودتا کرده، همه ما را به دار می‌آویخت.»^{۲۵}

این نشان‌دهنده آن بود که مدرس در اثنای کودتای سیاه رضا خان مهمترین رجل سیاسی ایران محسوب می‌شد. او با تلاش برای روی کار آمدن مشیرالدوله و نیز لایق‌ای استارلسکی روسی در فرماندهی قزاق و حمایت از جنگلیها و خیابانی و تشویق احمدشاه به مقاومت در برابر قرارداد و زیاده‌طلبی‌های انگلیس، درواقع زمینه‌های خلع ید انگلیس را فراهم می‌کرد و به‌تدریج تحولی بزرگ را در کشور موجب می‌شد. اگر مدرس یک مجتهد طراز اول نجف‌دیده نبود، مطمئناً با انگ بلشویک بودن از صحنه کنار زده می‌شد و ضدید او با انگلیس را به حساب نزدیکی به بلشویسم می‌گذاشتند. اما ستاره مدرس به اندازه کافی اوج گرفته بود و دیگر نمی‌شد او را به راحتی لگدمال کرد.

سیدضیاء از ملک‌الشعرا، که دوست قدیمی او بود، خواست تا با کلینه‌اش همکاری کند و حداقل مدیریت روزنامه ایران را که تنها روزنامه منتشره در تهران بود بپذیرد. اما ملک‌الشعرا که به قاطبه دوستان و مریدان مدرس پیوسته بود و مرام مشکوک سیدضیاء را نمی‌پسندید از این مساله امتناع کرد. ملک‌الشعرا می‌نویسد: «من با رژیم می‌کردم که او در نظر داشت نمی‌توانستم همکاری کنم، از این‌بردن همه رجال تربیت‌شده ایران از خوب و بد، یعنی همان کاری که بعدها با صبر و حوصله طبق نقشه محافظه‌کارانه‌تری صورت گرفت و آن روز با شیوه انقلابی می‌رفت که صورت بگیرد. اگر هم عملی و مفید می‌نمود، موافق سلیقه اجتماعی من نبود.»^{۲۶}

بنابراین ملک‌الشعرا هم به جماعت محبوسین پیوست. هدف اصلی کودتا، همچنان که گفتیم، نابودساختن یا حداقل منزوی و خوارکردن رجال نخبه ایران بود و دراین میان مدرس و یاران او اهمیت زیادی داشتند. البته برخی از رجال طرفدار انگلیس مانند تدین و تیمورتاش هم در زمره محبوسین بودند تا دولت کودتا به‌یکباره و جاهت خود را خراب نکرده باشد!

مدرس در ایامی که در قزوین محبوس بود باکمال خونسردی و آرامش اوقات را سپری می‌کرد و در جواب تعجب دیگران که او را این قدر آرام می‌دیدند، می‌گفت: این یک نقشه موقتی است و به‌زودی کلیینه سیاه و ظایفش را تمام‌شده می‌بیند و برکنار می‌شود.

ملک‌الشعرا معتقد بود که هر دو کلیینه مشیرالدوله و سپهدار از طرح کودتا اطلاع داشته و نقش محلل را بازی می‌کردند.^{۲۷} هرچند در مورد مشیرالدوله جای تامل است. اما کلیینه سپهدار اعظم را می‌توان این‌گونه تلقی